

Psychoanalytic Analysis of Narcissistic Disorder in the Poetry of Abu Firas and Khaqani based on the Theory of Christopher Lasch¹

Doi:10.22067/jallv12.i2.57487

Faezeh Arab Yousefabadi

Assistant Professor in Persian Language and Literature, University of Zabol, Zabol, Iran

Abdolbaset Arab Yousefabadi²

Assistant Professor in Arabic Language and Literature, University of Zabol, Zabol, Iran

Received:14 July 2018 Accepted: 27 October 2019

Abstract

Human personality is composed of three parts: id, ego, and superego. The relationship between these three parts creates the individual's complex behaviors. The concept of "ego" represents a specific pattern of behavior and how one adapts and interacts with the environment. Sometimes, the "ego" suffers from a narcissistic personality disorder, resulting in the excessive increase of the person's attention and interest in himself. Therefore, he sees himself as a superior being and intensively focuses on his value in the eyes of others to the extent that this excessive narcissism leaves no room for loving others. Abu Firas al-Hamdani and Afzal al-Din Khaqani are two prominent Arab and Iranian poets whose poetry reveals manifestations of the narcissism phenomenon. This study aimed to explain the essential psychological features related to narcissism in the poetry of Abu Firas and Khaqani by relying on the descriptive-analytical method and referring to Christopher Lasch's model. According to Christopher Lasch's behavioral psychology, the standard features of narcissism in the poetry of Abu Firas and Khaqani are superiority complex (megalomania), devaluation of others, illusions of omnipotence, alienation from others, and complaint. Accordingly, these two poets present an exaggerated self-image in their poetry, ignore the values of others, and are very sensitive to criticism or failure. Abu Firas and Khaqani rarely communicate with others, and their communication is in line with meeting their personal needs. They consider themselves supermen who can do everything and attribute the positive events around them to themselves. These two poets are alienated from others, so they constantly complain about the people, the life, and the situation around them.

Keywords: Narcissism, Superiority Complex (Megalomania), Christopher Lasch, Abu Firas al-Hamdani, Afzal al-Din Khaqani.

¹ This research was conducted with the financial support of Zabol University under the Grant No.UOZ-GR-9618-49.

². Corresponding author. Email: arabighalam@uoz.ac.ir

تحلیل روانکاوانه اختلال خودشیفتگی در شعر ابوفراس و خاقانی بر اساس نظریه کریستوفر لاش^۱

(پژوهشی)

فائزه عرب یوسف‌آبادی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زابل، ایران)

عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل، ایران، نویسنده مسئول)^۲

Doi:10.22067/jallv12.i2.57487

صص: ۷۵-۵۷

چکیده

شخصیت انسان از سه عنصر نهاد، خود و فراخود تشکیل شده است. ارتباط این سه عنصر با یکدیگر، رفتارهای پیچیده فرد را به وجود می‌آورند. مفهوم «خود» نشان‌دهنده الگوی معینی از رفتار و چگونگی سازگاری و تعامل فرد با محیط است. گاه «خود» دچار اختلال شخصیتی خودشیفتگی می‌شود که در اثر آن توجه و علاقه فرد به خود بیش‌ازحد می‌شود؛ لذا خود را موجودی برتر می‌بیند و بر ارزش خود در نظر دیگران تمرکز مبالغه‌آمیزی می‌کند، تا جایی که این شیفتگی بیش‌ازحد به خود، جایی برای عشق ورزیدن به دیگران باقی نمی‌گذارد. ابوفراس حمدانی و افضل‌الدین خاقانی دو شاعر بلندآوازه عرب و ایران هستند که در شعر آن‌ها جلوه‌هایی از پدیده خودشیفتگی آشکار است. هدف در این مقاله این است که با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به الگوی کریستوفر لاش مهم‌ترین ویژگی‌های روانی مرتبط با خودشیفتگی در شعر ابوفراس و خاقانی تبیین شود. بنابر روان‌شناسی رفتاری کریستوفر لاش ویژگی‌های مشترک خودشیفتگی در شعر ابوفراس و خاقانی عبارتند از: خود بزرگ‌بینی، ارزش‌زدایی از دیگران، توهمات همه‌توانی، گریز از هم‌هویت شدن با دیگران و گلابه. بر این اساس این دو شاعر افرادی هستند که در شعر خود تصویری مبالغه‌آمیز از خویش‌ترانه می‌کنند و ارزش‌های دیگران را نادیده می‌گیرند و نسبت به انتقاد یا شکست خیلی حساس‌اند. ابوفراس و خاقانی کمتر با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند و ارتباط آن‌ها در راستای رفع نیازهای شخصیشان است. ایشان خود را ابرمنی می‌پندارند که همه کار از دستش برمی‌آید و اتفاقات مثبت اطرافشان را به خود نسبت می‌دهند. این دو شاعر از هم‌هویت شدن با دیگران فرار می‌کنند و به همین خاطر مدام از مردم و زندگی و اوضاع پیرامون خود گلابه دارند.

کلیدواژه‌ها: خودشیفتگی، خودبزرگ‌بینی، کریستوفر لاش، ابوفراس حمدانی، افضل‌الدین خاقانی.

^۱ این پژوهش با حمایت مالی دانشگاه زابل به شماره گرنت 49 - 9618 - GR- UOZ انجام شده است.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۵

^۲ رایانامه نویسنده مسئول: arabighalam@uoz.ac.ir

۱. مقدمه

خود هر شخصیت، هسته و درون‌مایه او را شکل می‌دهد و بیانگر الگوی معینی از رفتار و شیوه تفکر او است. یکی از انواع اختلال‌های شخصیتی، خودشیفتگی است که به معنای معطوف شدن بیش از حد فرد به خود است. فرد مبتلا به این اختلال با سایرین همدل نیست؛ اما نیاز دارد از سوی آنان پیایی مورد تمجید شود. از آن‌جا که شعر از عمق احساسات و عواطف شاعر برمی‌خیزد، می‌تواند آیینۀ تمام‌نمای شخصیت و روحيات روانی شاعر باشد (عتیق، ۱۹۷۲: ۲۹۵)؛ بنابراین گرایش ذهنی به درون‌مایه‌ای خاص، نشان‌دهنده بازتاب‌های مختلف روانی شاعر و رهنمونی است به سوی هنجارها، واکنش‌ها و رفتارهای او. بررسی این موارد لایه‌های پنهان شخصیت شاعر را از بطن کلام او استخراج می‌نماید و از ناخودآگاه و کنش‌های روحی وی پرده برمی‌دارد (الحسمانی و نجم، ۱۹۹۰: ۴۲۱).

۱.۱. بیان مسئله

مفهوم خود که با تولد آدمی شروع به شکل‌گیری می‌کند، هسته و درون‌مایه شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد و دارای انواع مختلفی است که بیانگر الگوی معینی از رفتار و شیوه تفکر است که چگونگی سازگاری و تعامل فرد را با محیط نشان می‌دهد. یکی از انواع ویژگی‌های شخصیتی، «خودشیفتگی» است که آن را به عنوان «توجه و علاقه مبالغه‌آمیز و بیش از حد به خود» (Corsini, 2002: 626). معرفی کرده‌اند؛ زیرا که این پدیده مجموعه‌ای از ویژگی‌های هیجانی است که بر اثر آن فرد خود را موجودی برتر می‌بیند و بیش از حد بر ارزش یا موقعیت خود در چشم دیگران تمرکز می‌کند (Rhodes, 2004: 2). تا جایی که این شیفتگی بیش از حد به خود، جایی برای عشق ورزیدن به دیگران باقی نمی‌گذارد (hendin, 2001: 4). دلیل پیدایش چنین اختلالی «از نوع تربیت و کمبودهای شخص در دوران کودکی» (ساراسون، ۱۳۸۱: ۵۱۸/۱) نشأت می‌گیرد. در این مرحله، کودک که به دلیل عدم ثبات و عدم دسترسی مراقبت‌کننده، از حمایت‌های کافی برخوردار نیست، دچار کمبود محبت می‌شود و برای جبران این کمبود، در خود ویژگی‌های مثبتی پیدا می‌کند و از دیگران انتظار توجه بیش‌از‌حد دارد (همان: ۵۱۹/۱). فرد خودشیفته دارای ویژگی‌های روانی خاصی است، از آن جمله: خودمحور بودن، بی‌نهایت به انتقاد حساس بودن، فقدان همدلی با دیگران، خیال‌پردازی، بزرگ‌نمایی و خودنمایی، تصور دارا بودن قدرت و موفقیت نامحدود، استفاده از دیگران در جهت پیشرفت و ارتقای خود و هم‌چنین برآوردن امیال شخصی (McHoskey, 1995: 755-759). شعر از عمق احساسات و عواطف شاعر برمی‌خیزد و آیینۀ تمام‌نمای شخصیت و روحيات روانی اوست (عرب یوسف‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۸: ۲)؛ لذا می‌تواند بهترین عنصر در شناسایی شخصیت شاعر باشد. ابوفراس حمدانی (۹۳۲-۹۶۹م) و افضل‌الدین خاقانی (۱۱۲۶-۱۱۹۸م) دو شاعر بلندآوازه عرب و ایران هستند که ویژگی‌های اخلاقی مشابهی در منابع تاریخ ادبیات از این دو شاعر روایت شده است (فروخ، ۱۹۸۵: ۴۹۵؛ صفا، ۱۳۸۸: ۷۷۶/۲). هم‌چنین پس از بررسی شعر ابوفراس حمدانی و خاقانی چنین برداشت می‌شود که بخش گسترده‌ای از ویژگی‌های شخص مبتلا به خودشیفتگی در شعر این دو شاعر مشهود است. وجود چنین ویژگی مشترکی در شعر این دو شاعر از یک‌سو و فقدان تحقیقی بنیادین درباره تطبیق روان‌شناسی

خودشیفتگی در شعر این دو شاعر از سوی دیگر، نگارندگان را بر آن داشت تا با استناد به نظریه روان‌شناسی کریستوفر لاش (Christopher Lash) به تحلیل شعر ابوفراس و خاقانی بپردازند. علت انتخاب نظریه خودشیفتگی لاش از میان دیگر نظریات مربوط به خودشیفتگی این است که در نظریه او مبنای تحقیق استوارتر از دیگران است؛ زیرا روان‌شناسان پیش از لاش، به اشتباه همه اشکال خودستایی و خودپرستی و بطالت و تعصب‌های گروهی و نژادی را زیرمجموعه خودشیفتگی قرار دادند و این نظر متعادل نیست. از دیگر سو لاش از نخستین افرادی است که از راه تحلیل فرهنگی (یعنی با استناد به فرایندهای اجتماعی در جامعه مدرن) به تبیین خودشیفتگی می‌پردازد، و نظریه او به این دلیل که با روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مرتبط است با پدیده خودشیفتگی در شعر شاعران هماهنگی بیشتری دارد.

۲.۱. پرسش‌های پژوهش

- بر اساس الگوی کریستوفر لاش مهم‌ترین ویژگی‌های روانی مرتبط با خودشیفتگی در شعر ابوفراس و خاقانی کدامند؟
- بر اساس الگوی لاش و با تحلیل اشعار دو شاعر، کدام یک از آن‌ها خودشیفته‌تر هستند؟

۳.۱. فرضیه‌های پژوهش

- مهم‌ترین ویژگی‌های روانی مرتبط با خودشیفتگی در شعر ابوفراس و خاقانی عبارتند از خودبزرگ‌بینی، ارزش‌زدایی از دیگران، توهمات همه‌توانی و گریز از هم‌هویت شدن با دیگران.
- خاقانی به نسبت ابوفراس خودشیفته‌تر است؛ زیرا ابوفراس از اصل و نسبی والا برخوردار است؛ این در حالی است که خاقانی در جامعه جایگاه ارزنده‌ای هم ندارد و دارای خودشیفتگی تصنعی است.

۴.۱. پیشینه تحقیق

تاکنون آثاری چند در ارتباط با تحلیل خودشیفتگی در آثار ادبی به چاپ رسیده‌است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

النوافعة (۲۰۱۳) در کتاب «الترجسية في الشعر العربي: دراسة في شعر عمر بن ابي ربيعة ونزار قباني» بر این باور است که هر دو شاعر در عاشقانه‌های خود گرایش‌های افراطی به خودبزرگ‌بینی و کوچک‌شمردن طرف مقابل دارند؛ لذا برای دست‌یافتن به معشوق سعی می‌کنند رقبا را به پایین‌ترین سطح تنزل بخشند و از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری خود سخن گویند. حسناء أقدح (۲۰۱۳) در مقاله «الترجسية وتجلياتها في غزل ابن زيدون» نیز معتقد است این شاعر به هنگام توصیف خصوصیات اخلاقی خود جانب افراط را گرفته و خود را آنقدر بزرگ و باصل و نسب توصیف می‌کند، به طوری که می‌توان رگه‌هایی از خودشیفتگی را در توصیفات وی دنبال کرد. توکلی کافی‌آباد و همکاران (۱۳۹۴ش) در مقاله «بررسی تطبیقی خودشیفتگی (نارسیسم) در شعر خاقانی و متنی» بر این باورند که دلیل خودشیفتگی در شعر این دو شاعر، خلأهای درونی و عقده‌های روان‌شناسانه‌ای است که هر دو شاعر از آن رنج می‌بردند. بنابراین خاقانی به شعر و سطح دانش خویش فخر می‌فروخت و

متنبی دلیری و جنگجویی‌اش را در کنار شعرش مایه مباهات قرار می‌داد. مسبوق و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله «خودشیفتگی و خودستایی در اشعار خاقانی و بشار بن برد» به بررسی این دو اختلال روانی در شعر این دو شاعر نامدار ایرانی و عرب پرداختند و ریشه‌های ظهور این پدیده را مورد بررسی قرار دادند و نگاهی به ارزش‌های حاکم بر فرهنگ ایرانی و عربی نیز داشتند. باججری و ترکشوند (۱۳۹۶) در مقاله «خودشیفتگی (نارسیسیسم) در شعر احمد الصافی النجفی» مفهوم خودشیفتگی را در چهار سطح خودشیفتگی فردی، خودشیفتگی در برابر مردم عادی، خودشیفتگی در برابر شاعران دیگر، خودشیفتگی در برابر منتقدان در شعر صافی مورد بررسی قرار دادند و بر این باورند که ظهور و گسترده‌گی مفهوم خودشیفتگی در شعر صافی تا حد زیادی معلول زندگی پرافت‌وخیز و مشقت‌بار وی، به‌ویژه در دوران کودکی است. آبشیرینی (۱۳۹۹) در مقاله «آسیب‌شناسی نارسیسیسم زبانی در شعر شاملو» معتقد است در کنار وجاهت غیرقابل‌انکار ساختار زبانی شعر شاملو، خواننده در تمامی دفاتر شعری وی با میزانی از خودشیفتگی زبانی شاعر مواجه می‌شود که این امر به شعر او آسیب می‌زند. باتوجه به پیشینه یاد شده، درباره ویژگی خودشیفتگی در شعر ابوفراس پژوهش درخوری دیده نشده و همچنین پژوهش‌هایی که خودشیفتگی خاقانی را مورد تحلیل قرار داده‌اند، از حیث نظریه و روش با پژوهش حاضر تفاوت‌هایی بنیادین دارند؛ زیرا هیچ پژوهشی ناهنجاری خودشیفتگی را بر مبنای نظریه کریستوفر لاش مورد بررسی قرار نداده‌است. بنابراین می‌توان به‌درستی ادعا کرد که این نخستین اثری است که براساس نظریه کریستوفر لاش به بررسی تطبیقی خودشیفتگی در شعر این دو شاعر می‌پردازد.

۲. تحلیل خودشیفتگی در شعر ابوفراس و خاقانی

کریستوفر لاش، نظریه‌پرداز اجتماعی، کتاب «فرهنگ خودشیفتگی: زندگی آمریکایی در عصر کاهش انتظارات» را نخستین بار در سال ۱۹۷۹م منتشر کرد. نظرات لاش در این کتاب موجی از اظهارنظرهای گوناگون را موجب گردید، به نحوی که «فرهنگ خودشیفتگی» به سرعت در فهرست کتاب‌های پر فروش آمریکا قرار گرفت و تا به امروز بارها توسط ناشران مختلف در غرب تجدید چاپ شده است. اگرچه لاش در این کتاب به‌طور خاص به زندگی و فرهنگ معاصر آمریکایی می‌پردازد و شخصیت جدید و خودشیفته‌ای را که در متن آن جامعه به‌ویژه در شرایط افول خانواده آمریکایی شکل می‌گیرد، بررسی می‌کند (رشیدیان، ۱۳۸۵: ۲۱۶)؛ اما دامنه دیدگاه‌های او از جامعه آمریکا فراتر می‌رود و جوانب مهمی از کل فرهنگ غربی را باز می‌نمایاند که نه تنها در دیگر جوامع قابل اعمال است؛ بلکه دیگر حوزه‌ها همچون هنر و ادبیات را نیز برای بررسی و تحلیل دربرمی‌گیرد. در این میان «فرهنگ خودشیفتگی» لاش کاوشی است در خصوص بُعد روان‌شناختی تحولات عمده‌ای که در ساختار اقتدار فرهنگی در جامعه صورت گرفته است (پاینده، ۱۳۸۰: ۲۸)؛ بنابراین نویسنده آن تلاش دارد تا نشانه‌ها و گرایش‌های انسان را با معیارهای روان‌شناسی جدید توصیف کند و از آن به عنوان «نارسیسیسم» یاد می‌کند (Lash, 1979: 3).

۱.۲. خودبزرگ‌بینی

خودبزرگ‌بینی ویژگی رفتاری است که با احساس عمیق اهمیت به خود و تصور بی‌نظیر بودن خود مشخص می‌شود. این ویژگی رفتاری در همه انسان‌ها کم‌وبیش مشهود است؛ اما بروز آن به استعداد و خصلت‌های هر شخص بستگی دارد. هراندازه انسان پخته‌تر و دارای سلامت روحی و روانی بیشتری باشد، کمتر دچار عارضه خودبزرگ‌بینی می‌شود (قربانی، ۱۳۸۴: ۲۴۱). کریستوفر لاش معتقد است افراد مبتلا به این اختلال، توانایی دوست‌داشتن دیگران را ندارند و بدون در نظر گرفتن منافع شخصی نمی‌توانند دیگران را ستایش کنند و یا در مقابل آن‌ها اظهار فروتنی نمایند (Lash: 9)؛ زیرا تنها خود را برتر می‌دانند و کسی غیر از خود را شایسته عشق ورزیدن نمی‌دانند. از نظر افراد خودبزرگ‌بین دنیا و پدیده‌های اطراف آن همچون آینه‌ای است که صرفاً خود را در آن می‌بینند و مدام در حال بررسی هستند که آیا وضعیت و شرایط موجود زمینه برتری و تعالی آن‌ها را فراهم می‌آورد یا خیر.

اختلال خودبزرگ‌بینی یکی از ویژگی‌های رفتاری شناخته‌شده در اشعار ابوفراس و خاقانی است. هر دو شاعر در ابیاتی متعدد تأکید می‌کنند که صرفاً خود را دوست دارند و خود را ستایش می‌کنند و تاب تحمل ستایش افراد دیگر را ندارند، مگر این‌که آن‌ها منفعتی برایشان داشته باشد (الزرکلی، ۱۹۸۶: ۱۵۵؛ شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳۹). این دو شاعر با تظاهر به بزرگی، شعرشان را یگانه روزگار معرفی می‌کنند. خودبزرگ‌بینی ابوفراس به حدی بود که خود را برتر از آن می‌دانست که در شمار شاعران درباری قرار گیرد؛ لذا اشعارش را برتر و بی‌پیرایه می‌پنداشت و از گردآوری و تنقیح آن‌ها اکراه داشت. به همین جهت استادش ابن‌خالویه به صورت پنهانی اشعار او را جمع‌آوری می‌کرد (الفخوری، ۱۹۸۶: ۴۷۷). ابیات زیر از ابوفراس نشان می‌دهد که خودبزرگ‌بینی جزو خصایص ذاتی اوست:

طوعاً له، قسراً بیست فضائل	وأنا الذي فضل الأنام فأصبحوا
ومكارم، وذوابل، ومناصل	بصواهل، وعوامل، وقبائل
(الحمداني، ۱۹۹۴: ۷۹۲)	
على قمة المجد المؤتل جالس	يضيق مكاني عن سواي لأني
وإن رغمت من آخرين المعاطس	سبقت وقومي بالمكارم والعلا
(همان: ۱۹۸)	

(ترجمه) «این منم که بر همه مردم برتری دارم و دیگران به خاطر این شش فضیلت من در سایه من خواهند بود. به واسطه اسب‌های شیهه‌کننده، کارگزاران، قبیله‌ها، اخلاق نیکو، نیزه‌های باریک و سرنیزه‌های تیز من». «جایگاه من برای دیگران تنگ است؛ زیرا من بر قله ثابت بزرگواری نشستم. پیشی گرفتم حال آن‌که خاندان من دارای اخلاق نیکو و بزرگواری هستند، هرچند که بینی دیگران نیز بر زمین مالیده شد». ابوفراس در این ابیات خود را از همه برتر می‌داند؛ زیرا گمان می‌کند دارای ویژگی‌هایی است که دیگران از داشتن آن معذورند. او حتی بزرگواری و کرم را خصلتی می‌داند که خداوند صرفاً برای او عطا نموده است؛ لذا دیگران در راه دستیابی بزرگواری به زمین می‌خورند و هلاک می‌شوند و اوست که خاندانی دارد که مملو از اخلاق نیکو و بزرگواری هستند. این‌گونه سخن گفتن شاعر نشان می‌دهد که وی دچار اختلال خودبزرگ‌بینی است؛ بنابراین

هیچ‌کس را یارای قرارگرفتن در صف فخرفروشی او نیست. عامل مهمی که سبب شد ابوفراس دچار اختلال خودبزرگ‌بینی شود، نسب خانوادگی وی بود. او به خاندان حمدان که خاندانی اصیل و بلندآوازه بودند منتسب است» (فروخ، ۱۹۸۵: ۴۹۶). آن‌ها در بهترین بخش شام زندگی می‌کردند و پادشاهان و فرماندهان آنان نیز به خوشرویی و شیوایی و بخشندگی و خرد، شهره بودند (الثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۶۷۱). ابوفراس به علت داشتن چنین جایگاه و منزلتی بر شعرای هم‌دوره‌اش فخرفروشی می‌کرد و خود را بزرگ‌تر از آن‌ها می‌پنداشت. اشعار زیر از ابوفراس بیانگر این ویژگی روانی اوست:

وَأَنَا ابْنُ مَنْ شَادَ الْمَكَارِمَ وَابْتَنَى	خَطَطَ الْمَعَالِي حَيْثُ حَلَّ الْفَرْقَدُ
وَأَنَا الَّذِي عِلْمُ الْأَنْامِ بَأَنَّهُ	لَمْ يَنْمُهُ إِلَّا كَرِيمٌ سِيدُ
حَمْدَانَ جَدِي خَيْرٍ مِنْ وَطَنِي الْحَصَى	وَأَبِي سَعِيدٍ فِي الْمَكَارِمِ أَوْحَدُ
وَالْفَخْرُ يَقْسِمُ أَنَا أَبْنَاؤُهُ	دُونَ الْبَرِيَةِ وَالْمَكَارِمِ شَهْدُ

(الحمداني: ۹۱)

وتربط في مجالسنا المذاكي وتبرك بين أرجلنا الركاب

(همان: ۳۸)

(ترجمه) «من فرزند کسی هستم که کاخ بزرگواری‌ها را برپا نمود و آن‌جا که ستارهٔ فرقد فرود می‌آید مسیر تعالی را بنا نهاد. من همانم که همهٔ مردم می‌دانند که او را بزرگ‌مردی پرورش داده است. حمدان جدم است و بهترین کسی است که بر زمین گام نهاده است و پدرم سعید در کردار نیک یگانه است. فخر قسم یاد می‌کند که فرزندان او بیم و در برابر تمامی مردمان و مکارم نیکو، به ما شهادت می‌دهد.» «افراد زیرک و باهوش در مجالس ما رفت‌وآمد می‌کنند و سواران در برابر ما به‌زانو می‌افتند».

عامل دیگری که سبب شد ابوفراس به خود و خاندانش فخرفروشی کند، حضور او در دربار سیف‌الدوله و قد علم کردن در برابر شاعر برجستهٔ جهان عرب، متنبی، بود. ابوفراس مایل بود که در همهٔ زمینه‌ها به‌ویژه در میدان سیاست و شعر، مقام اول را داشته باشد؛ اما در برابر او دو سد بزرگ قرار داشت، در سیاست سیف‌الدوله و در شاعری متنبی (البستانی، ۱۹۹۸: ۳۷۰). وجود این دو عامل زمانی خودبزرگ‌بینی ابوفراس را تشدید می‌بخشید که ابوفراس هر دو رقیب را در کنار هم می‌دید. متنبی در سال ۳۳۷ق به دربار سیف‌الدوله راه یافت و سیف‌الدوله با حضور او در دربار می‌خواست درخشش ابوفراس در شعر را کم‌فروغ کند (فروخ، ۱۹۸۵: ۴۹۵). ابوفراس در بیت زیر به این نکته اشاره می‌کند:

فكم لك عندي من أياٍ وأنعم رفعت بها قدری وأكثرت حُسدي

(الحمداني: ۸۳)

ترجمه: «چه بسیار نعمت‌ها و بخشش‌هایی که بر من ارزانی داشتی و ارزشم را بالا بردی و حسودانم را زیاد کردی». متنبی از اصالت خانوادگی چندانی برخوردار نبود (فروخ: ۴۵۸) و ابوفراس می‌توانست از این زاویه گوی سبقت و برتری را از حریف برباید و او را در مقابل خاندان پرآوازهٔ حمدانی حقیر جلوه دهد؛ لذا از یک‌سو در مواجهه با سیف‌الدوله به قابلیت‌های شخصی و موهبت‌های ذاتی خود می‌بالید و از دیگرسو انتسابش به قبیلهٔ پرآوازهٔ حمدانی را سند برتری خود بر متنبی به

حساب می‌آورد (الحسینی، ۱۴۱۶: ۱۶). ابوفراس در بیت زیر برای طعنه‌زدن به متنبی، خاندان حمدانیان را در بزرگواری یگانه می‌داند و خود را به آن‌ها منتسب می‌کند:

أطول علی خصمي بها وأكاثر	وإنهم السادات والغرر التي
(الحمداني: ۱۴۸)	
شادوا المكارم من بني حمدان	وإذا فخرت فخرت بالشم الأولى
ومعادن السادات من عدنان	نحن الملوك بنو الملوك أولي العلا
(همان: ۳۳۴)	

(ترجمه) «این‌ها سروران و افراد برجسته‌ای هستند که با کمک آن‌ها در برابر دشمن برتری می‌یابم». «اگر مباحث کنیم بر آن نجیب‌زادگانی فخر می‌فروشم که بنای بزرگواری را مرتفع ساخته و از خاندان حمدانیان است. ما شاهان و شاهزادگان والاقدری هستیم که سروری را از اصل عدنانی خود به ارث برده‌ایم». اما خاقانی وضعیتی دیگر داشت. او وقتی گذشته خود را در مکتب و بازار به یاد می‌آورد و از این‌که همانند هم‌درسان و هم‌سالان خویش نسب افتخارانگیزی نداشت، رنج می‌برد. از این‌که پدری به حقارت نجار دارد، رنج می‌برد و از این‌که جدش یک جولاه حقیر و مادرش یک نسطوری‌زاده آزاد کرده است و برای تأمین معاش خانواده آن‌ها در خانه دوک‌ریسی و در خانه‌های سایر مردم طباحی می‌کند، رنج می‌برد (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۴۷). بازتاب این ناهنجاری‌ها در شعرش به گونه‌ای است که او را از ویژگی خودبزرگ‌بینی برخوردار کرده‌است. این شاعر در بخش‌های زیادی از اشعارش خود را از قدما و معاصرانش برتر می‌شمارد:

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق	کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام
	(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۸)
شاعر ساحر منم اندر جهان	در سخن معجز صاحب قران
	(همان: ۳۴۲)
سخنوران ار به من اقتدا کنند سزد	از آن قبل که منم قدوه همه شعرا
	(همان: ۹۹)

در بخش‌های دیگری از اشعار خاقانی خودبزرگ‌بینی به‌اندازه‌ای اوج می‌گیرد که پادشاهی ملک سخن‌گفتن را در جهان حق مسلم خود می‌داند و دیگر شعرا را دنباله‌رو مکتب خود می‌پندارد:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا	در جهان ملک سخن راندن مسلّم شد مرا
مریم بکر معانی را منم روح‌القدس	عالم ذکر معالی را منم فرمانروا
شه‌طغان عقل را نایب منم، نعم‌الوکیل	نوعروس فضل را صاحب منم، نعم‌الفتی
	(همان: ۱۹)

۲.۲. ارزش‌زدایی از دیگران

ارزش‌زدایی از دیگران شامل مجموعه نگرش‌ها و رفتارهایی می‌شود که فرد خودشیفته، با کمک این نگرش‌ها به دنبال نشان‌دادن ضعف‌ها و مشکلات دیگران است تا از این طریق، از ارزش آن‌ها بکاهد و عزت‌نفس و برتری خود را نشان دهد. کریستوفر لاش برای افرادی که در مرز میان بیماری عصبی و بیماری روانی قرار دارند و دچار خودشیفتگی شده‌اند، علائمی را برشمرده است؛ از جمله این‌که این نوع افراد بسیار مشتاق تحسین دیگران هستند و کسانی را که آنان را آلت دست خود قرار داده تحقیر می‌کنند تا از این طریق به عطش سیری‌ناپذیر برای تجربه احساسی‌شان دست یابند (Lash:37). لاش با تکیه بر تحلیل‌های روان‌کاوانه نتیجه می‌گیرد که فرد خودشیفته با ارزش‌زدایی از دیگران همواره زندگی‌ای سراسر پوچ و بی‌محتوا دارد (همان: ۶۴).

با بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که ابوفراس و خاقانی در آن می‌زیستند می‌توان دریافت که شیوع و تداوم رفتارهایی که منجر به خودشیفتگی این شاعران می‌شد، در دوران زندگی آن‌ها امری طبیعی بود. با روی کار آمدن عباسیان و در ادامه آن حکومت‌های پراکنده عرب در اقصی نقاط جهان و پهناور شدن امپراطوری اسلامی، زمینه برای فخرفروشی شعرا فراهم گردید (فروخ: ۴۸۴). این ویژگی در شعر شعرای برجسته‌ای همچون ابوفراس به خوبی به چشم می‌خورد. درباره خاقانی نیز وضعیت به همین گونه است، فخر از جمله مضامین برجسته دوره شاعر است و تداول آن را در دیوان شاعرانی که در این عهد ظهور کرده‌اند به وضوح می‌توان دریافت. لحن حماسی در شعر این دوره تبدیل به فخر می‌شود و شعرای این دوره معمولاً خود را می‌ستایند و قدرت شعری دیگران را نفی می‌کنند (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳۵)؛ بنابراین عصری که خاقانی در آن می‌زیست عصر خودستایی و ارزش‌زدایی از دیگران است؛ زیرا «اخلاق عمومی به جهت نقصان تربیت و انتشار تعصب در چنبر نوعی پستی و آشفستگی گرفتار شده است» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۵۷). باتوجه به آنچه گفته شد می‌توان به درستی ادعا کرد که عدم رشد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بیشتر شاعران باعث تخریب زیربنای رشد فرهنگی و آسیب‌رساندن به سلامت روانی جامعه آن دوران شده‌است؛ به گونه‌ای که در چنین محیطی بسیار طبیعی بوده است که این دو شاعر بیش‌ازپیش از پیدایش هر رقیبی هراس داشته باشند و با هر آنچه بر وفق مرادشان نباشد مخالفت بورزند و از ارزش‌های رقبای خود بکاهدند و ارزش‌های پوشالی و واهی خود را درخشان‌تر جلوه دهند (ابن خلکان، ۱۹۷۸: ۴۹۱؛ زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۳). ابوفراس قصد دارد با بزرگ‌نمایی خود، افراد دیگر را کوچک و خوار بشمارد و از ارزش آن‌ها بکاهد. او حسودان را مانع اصلی خود می‌داند؛ لذا بدون در نظر گرفتن جایگاه حسودان در جامعه، آن‌ها را درنده‌خو و وحشی می‌خواند. او در ابیاتی دیگر نیز اطرافیانش را از دستیابی به بزرگواری‌هایش محروم می‌داند و نسبت به این مسئله مهم از آن‌ها ارزش‌زدایی می‌کند:

ألم یر هذا الناس غیري فاضلا

ولم یظفر الحساد قبلي بماجدی

(الحمدانی: ۸۷)

رفعْتُ علی الحساد نفسي، وهل هم

وما جمعوا لوشئتُ إلا فرانسُ؟

(همان: ۱۹۸)

أیا جاهداً فی نیل ما نلتُ من عَلا

رویدک! إني نلتها غیرَ جاهد

لَعْمَرُكُ مَا طَرُقُ الْمَعَالِي خَفِيَةً

ولكن بعض السیر لیس بقاصد

(همان: ۱۰۰)

(ترجمه) «آیا مردم بزرگواری جز من سراغ دارند، حال آنکه حسودان پیش از من شخص بزرگواری دیگری نیافتند». «خودم را برتر از حسودان دانستم و آیا آنها و اطرافیانشان جز درندگان بیشترند؟». «ای آنکه در پی دستیابی به بزرگواری‌های من هستی، آرام باش! من بدون تلاش به آنها دست یافتم. قسم که مسیر بزرگواری پنهان است؛ اما برخی از مسیرها مورد هدف همه افراد نیست».

خاقانی نیز از بیشتر شاعران روزگار خویش با تحقیر یاد می‌کند و آنها را «عطسه خویش»، «ریزه‌خور خوان خویش»، «دزد بیان خود»، «مشتی خسیس‌ریزه»، «خاک بیز هوس» و «روز کور هوا» می‌داند و مردم زمانه را نیز نکوهش کرده و به قدرناشناسی و حقارت و بدذاتی متهم می‌کند که این خود اثبات برتری شاعر نسبت به دیگران و در واقع پاسخ غیرمستقیم به دشمنان و مدعیان اوست. در ابیات زیر با قیاسی که با خود و دیگران می‌کند به طوری آشکار از اطرافیان خویش ارزش‌زدایی می‌کند:

من قرین گنج و اینان خاک بیزان هوس

من چراغ عقل و اینان روزکوران هوا

(خاقانی: ۱۸)

مشتی خسیس‌ریزه که اهل سخن نی‌آند

با من قران کنند و قرینان من نی‌آند

(همان: ۱۷۴)

در بیت زیر نیز وضعیت چنین است، با این تفاوت که شاعر پا را از دایره ارزش‌زدایی فراتر گذاشته و تمام افراد را منهای خود، هیچ به شمار آورده است:

بی من همه گر همه نمایند

هیچند همه چو زی من آیند

مه بی‌خور اگر چه نور باشد

از حضرت خور نه دور باشد

(همان: ۲۱۰)

بار اصلی ارزش‌زدایی از دیگران در شعر خاقانی را هجویات او بر دوش می‌کشد. این اختلال روانی در مرثیه‌ای که برای «فلکی شروانی» سروده‌است نیز مشهود است. خاقانی فلکی را دست‌پرورده و شاگرد خود (عطسه خود) معرفی می‌کند:

عطسه سحر حلال من فلکی بود

ود به ده فن ز راز نه فلک آگاه

زود فروشد که عطسه دیر نماند

آه که کم‌عمر بود، عطسه من آه»

(همان: ۹۱۸)

۳. ۲. توهمات همه‌توانی

افراد خودشیفته گمان می‌کنند که از توهمات خارق‌العاده‌ای در انجام برخی از امور برخوردارند. چنین افرادی دچار

توهامات همه‌توانی هستند. این مسئله را می‌توان با اعتماد به نفس کاذب فرد در مورد خود نیز یکسان دانست. به اعتقاد لاش تشدید و تحریک خواسته‌های افراد و عقلانی شدن زندگی درونی همراه با وعده کاذب ارضای شخصی، گونه جدیدی از انسان اجتماعی خلق می‌کند که نتیجه‌اش انحطاط غرایز و توهامات همه‌توانی است؛ زیرا نه وسیله مناسبی برای ارضا یافت می‌شود و نه شیوه‌های منسجمی برای کنترل (Lash: 40). در چنین حالتی فرد خودشیفته در توهم این‌که هر کاری از دستش برمی‌آید باقی می‌ماند و خود را ابرمنی فرض می‌کند که توان انجام هر کاری را دارد. با بررسی شعر ابوفراس و خاقانی چنین برمی‌آید که هر دو شاعر در برخی از اشعار خلأ درونی خود را که مملو از اضطراب و نارضایتی است، با توهماتی غیرقابل انجام پر می‌کردند. ابوفراس گمان می‌کند از چنان نیرویی برخوردار است که می‌تواند او را در برابر تمامی مشکلات روزگار حمایت نماید؛ بنابراین بی‌مهابا به دل مرگ می‌زند و از آن نمی‌هراسد. او تصور می‌کند که این توانایی را دارد که برترین جنگجو و زبانزدترین شاعر دوران خطاب شود:

و لا یبیتُ علی خوفٍ مجاوره	أنا الذی لا یصیبُ الدهرُ عترته
(الحمدانی: ۲۹۵)	
إذ الموت قدامی و خلفی المعایبُ	أری ملءَ عینی الردی فأخوضه
(همان: ۴۰)	
طویل نجاد السیفِ رحبَ المقلد	متی تُخلفُ الأيام مثلی لکم فتی
شدیدا علی البأساء غیر ملهد	متی تلدُ الأيام مثلی لکم فتی
ویضرب عنکم بالحسام المهتد	یطاعن عن أعراضکم بلسانه
(همان: ۹۸)	
متعرضٌ فی الشعر بالشعراء	وصناعتی ضربُ السیوفِ وإنی
(همان: ۲۰)	

(ترجمه) «من آن کس هستم که روزگار به خانواده‌اش هیچ آسیبی نمی‌رساند و همسایه‌اش نیز هراسناک نمی‌خواهد». «چه زمانی روزگار جوانمردی چون من برجای خواهد گذاشت که جنگاور و گشاده‌دست باشد. چه زمانی روزگار جوانمردی چون من برجای خواهد گذاشت که در میدان کارزار سخت بجنگد و خسته نشود. با زبان خود از آبرویتان حفاظت می‌کند و با شمشیر تیز و برانش در برابر شما دفاع می‌کند». «شغل من شمشیرزنی است و در شعر نیز، دیگر شعرا را مورد طعنه قرار می‌دهم».

خاقانی نیز ابیاتی دارد که در آن به صراحت همه‌توانی خویش را با تعبیراتی چون «سرآمد دوران» و «گوهر نایاب بودن» و «عقد نظامان سحر» و «قلب ضربان شعر» به رخ دیگران می‌کشد:

منم سرآمد دوران که طبع من داند	چهار جوی جنان از پی جهان کنند
به من به جنبش همت توان رسید و لیک	گهر چگونه توان یافت جز به جان کنند
	(خاقانی: ۹۱۲)

عقد نظّمان سحر از من ستاند واسطه
 قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا
 رشک نظم من خورد حسّان ثابت را جگر
 دست نثر من زند سحبان وائل را قفا

(همان: ۱۷)

۴.۲. خودپرستی اسنادی

کریستوفر لاش یکی دیگر از ویژگی‌های افراد خودشیفته را نسبت‌دادن تمامی امور مثبت به خود می‌داند (Lash: 68). به اعتقاد وی این افراد پیامدهای مطلوب (عوامل درونی) را که در اطراف آن‌ها رخ می‌دهد به خود نسبت می‌دهند و پیامدهای نامطلوب (عوامل بیرونی) را به دیگران (همان: ۶۹). این ویژگی در سه سطح فردی و گروهی و سازمانی قابل بررسی است. در سطح فردی، آن‌ها عوامل بیرونی را برای عدم موفقیت شخصی خود مقصر می‌دانند. در سطح گروهی نیز گروه‌ها شکست تصمیماتشان را به عوامل بیرونی نسبت می‌دهند و در سطح سازمانی که سازمان‌ها از گزارش‌های سالانه برای مقصر جلوه‌دادن نتایج نامطلوب استفاده می‌کنند و نتایج مثبت را به خودشان نسبت می‌دهند (Brown, 1997: 656).

ابوفراس و خاقانی بارها در شعر خود اتفاقات مثبت را به خود نسبت داده و وجود خود را در رخ‌دادن چنین اتفاقاتی بسیار مؤثر و لازم قلمداد کرده‌اند؛ به عنوان مثال ابوفراس جنگ‌های موفقیت‌آمیزی که صورت می‌گرفته را به خود نسبت می‌داد و اعلام می‌کرد که لشکری که دنباله‌رو او بوده‌اند، به دلیل تبعیت از او همواره پیروز می‌شدند:

وإني لجرار لكل كتيبة
 معودة أن لا يخل بها النصر

(الحمداني: ۱۶۴)

(ترجمه) «من به دنبال خود لشکری داشتم که عادتش این بود که همیشه پیروز می‌شد». علاوه بر این او عزتمندی و

والامقامي خاندانش را نیز به خود اسناد می‌دهد:

منعتُ حمي قومي وسُدتُ
 وقلدتُ أهلي غر هذي القلاند

(همان: ۸۹)

(ترجمه) «از حریم قوم خود دفاع کردم و بهترین گردنبندها را بر گردن خانواده‌ام انداختم». ابوفراس به حدی از خودپرستی

می‌رسد که تمامی صفات خوب همچون جنگاوری و بخشش و کرم را صرفاً به خود اسناد می‌دهد:

فإن عدتُ يوماً عاداً للحربِ والعُلا
 وبَدَلِ الندى والجودِ أكرمُ عائدٍ

(همان: ۱۰۰)

أعزُّ بني الدنيا وأعلى بني العُلا
 وأكرمُ من فوق الترابِ بلا فخر

(همان: ۱۴۵)

(ترجمه) «اگر روزی بازگشتم، در حقیقت بهترین فرد برای جنگ و بخشش و جود و کرم بازگشته است». «از همه انسان‌ها

برتر و عزیزتر هستم و از تمام انسان‌های روی زمین بخشنده‌تر هستم»

خاقانی نیز در اسناد موفقیت‌های اطرافیانش به خود تا حدی پیش می‌رود که سخن خود را پیشوای اهل سخن قلمداد می‌کند و شاعران را افرادی می‌داند که از درخت او میوه چیده‌اند و فضایی روزگار نیز با مطالعه و دریافت مطالب دیوان او به این درجه فضل نایل آمده‌اند:

هست طریق غریب این که من آورده‌ام
 اهل سخن را سزد گفته من پیشوا
 (خاقانی: ۱۲۵)

از شجر من شعرا میوه چین
 وز صحف من فضلا عشر خوان
 نعلش و پرن بافته در نظم و نثر
 ساخته دیباچه کون و مکان
 (همان: ۳۴۲)

۵. ۲. گریز از هم‌هویت شدن با دیگران

از منظر روانشناسی، شرایط روحی افراد خودشیفته به‌گونه‌ای است که نمی‌توانند با دیگران روابط عمیق عاطفی برقرار نمایند؛ بنابراین لذت چندانی از زندگی نمی‌برند. این افراد از ارتباطات صمیمی و طولانی مدت با دیگران فرار می‌کنند و چون خود را فراتر از دیگران می‌بینند، از هر نوع هم‌هویی با آن‌ها ممانعت به عمل می‌آورند (Maccoby, 2000: 70). کریستوفر لاش معتقد است که امکان ندارد افراد خودشیفته بتوانند از طریق هم‌هویت شدن و مشارکت فزاینده با خوشبختی و دستاوردهای دیگران، از زندگی خودشان لذت ببرند (Lash: 86). ابوفراس و خاقانی به دلیل دارا بودن ویژگی‌های رفتاری افراد خودشیفته، نمی‌توانند با کس دیگری هم‌هویت شوند مگر این‌که دیگری را ادامه خود ببینند و هویت دیگری را محو کنند. به عنوان مثال ابوفراس آشکارا از پیوندهای خانوادگی و قید و بندهای نهادینه می‌گریزد؛ لذا احساس ناامنی در او ایجاد می‌شود و گمان می‌کند در این دنیا تنهاست و هیچ‌کس همراه او نیست:

ولکنني في ذا الزمان وأهله
 غریب وأفعالي لدیه غرائب
 وأنت أخ تصفو ونصفو وإنما الـ
 أقارب في هذا الزمان عقارب
 (الحمداني: ۴۳)

غریبٌ وأهلي حيث ما كان ناظري
 وحيدٌ وحولي من رجالي عصائبُ
 وأعظم أعداء الرجال ثقائبها
 وأهونُ من عاديتِه من تحاربُ
 وما أنسُ دارٍ ليسَ فيها مؤانسُ
 وما قربُ قومٍ ليسَ فيهم مقاربُ
 (همان: ۱۳۳)

تطلبتُ بين الهجر والعتب فرجةً
 فحاولتُ أمرا لا يُرام مُمتعا
 وإن أوجعتني من أعادي شيمه
 لقيتُ من الأحباب أدهى وأوجعا
 (همان: ۲۰۸)

(ترجمه) «اما من در میان مردم زمانه غریب هستم و کردارم نیز برایشان ناشناست. تو برادرم مخلص من هستی و با هم صمیمی هستیم؛ اما بدان که در این روزگار، نزدیکان همچون عقربند». «غریب هستم و خانواده‌ام آنجایی است که دیده‌ام

آنجاست. تنها هستم و اطرافم گروه‌های مختلفی هستند. بزرگترین دشمن انسان افراد قابل اعتماد وی هستند و خوارترین دشمنان کسی است که با آن می‌جنگی. خانه‌ای که در آن مانوسی نداشته باشی مکان الفت گرفتن نیست و اقوامی که افرادی نزدیک به تو نداشته باشند، با تو قرابتی ندارند». «در میان دوری و خستگی دنبال فرصت خالی می‌گردم که کاری دست‌نیافتنی انجام دهم. و اگر رفتار دشمنانم مرا به درد می‌آورد (ایرادی ندارد؛ زیرا) از جانب دوستانم رفتارهای سخت‌تر و دردناک‌تر دیده‌ام».

ابیات زیر از خاقانی نیز گواهی است به تمایل به گریز از هم‌هویت شدن شاعر با دیگران:

وحدت گزین و همدمی از دوستان مجوی تنها نشین و مرهمی از دودمان مخواه

(خاقانی: ۳۷۷)

زان همدمان یکدل یک نازنین نماندست این دور بی‌وفایان زیشان چه خواست گویی؟

(همان: ۶۸۱)

از همه عالم کران خواهم گزید عشق دل‌جویی به جان خواهم گزید
این طلب بی‌خویشتن خواهم نمود این رطب بی‌استخوان خواهم گزید
سال‌ها رای ریاضت داشتم از پس دوری همان خواهم گزید

(همان: ۲۳۱)

۶.۲. گلایه

افراد خودشیفته اشخاص منحصر به فردی هستند که تحمل انتقاد و بی‌اعتنایی را ندارند و فقط خود را مهم می‌دانند و در روابط بین‌فردی، رفتاری استثمارگرانه دارند (Kaplan & Sadouk, 1998: 28). لاش معتقد است که افراد خودشیفته خودشان را اسیر کسالتی نبودکننده می‌بینند؛ بنابراین از این حالت خود شکوه می‌کنند. آن‌ها از این‌که نمی‌توانند احساسات داشته باشند، شکایت دارند (Lash: 12). چنین افرادی از هر نوع انتقاد گریزان هستند؛ اما خود انتقادکنندگان ماهری هستند. آن‌ها سعی می‌کنند انتقاداتشان را رنگ و بوی گلایه بخشند و مقداری پرخاشگری و خشم نیز چاشنی آن‌ها کنند (Webster, 2006: 13؛ Donnellan, 2005: 38).

ابوفراس از جمله شعرايي است که در شعرش از بی‌وفایان و دوستان دیرینه گلایه می‌کند. او که در جنگ با رومیان اسیر شده بود و اسارتش چهار سال به طول انجامید، نامه‌های متعددی به سیف‌الدوله نوشت و از او درخواست فدیة کرد و چون پاسخی نشنید او را تهدید کرد که اگر آزادش نکند به دشمنانش می‌پیوندد (الزرکلی، ۱۹۸۶: ۱۵۵). سیف‌الدوله با شنیدن این حرف فدیة رهایی‌اش را پرداخت کرد و او را آزاد کرد (التنوخی، ۱۹۷۱: ۱/۲۲۸). شاعر در ابیات زیادی با لحنی گلایه‌آمیز از سیف‌الدوله خواهان فدیة اسارت است. او در بخش‌های دیگر اشعارش گلایه می‌کند که در میدان کارزار کسی به کمک او نیامده و این دلیل اصلی اسارت اوست:

وأبطأ عني والمنايا سريعة

وللموت ظفر قد أطل وناب

(الحمداني: ۲۶)

(ترجمه) «سیف‌الدوله در فدیة من دیر کرد حال آن‌که مرگ سریع است و مرگی با چنگال و دندان نیش خود مرا نگاه می‌کند». علاوه بر این او با لحنی گلایه‌آمیز مدعی می‌شود که دل‌های انسان‌ها به سنگ تبدیل شده و هیچ رحم و شفقتی در بینشان نیست:

وكتير من الناس حديد

وكتير من القلوب صخور

(همان: ۱۵۲)

(ترجمه) «بسیاری از مردم از آهن هستند و بسیاری از قلب‌ها از سنگ است». این توهم در درون ابوفراس تا حدی است که گمان می‌کند همه به او حسد می‌ورزند و علیه او متحد شده‌اند:

ولم أر مثلي اليوم أكثر حاسدا

كأن قلوب الناس لي قلب واحد

(همان: ۹۹)

(ترجمه) «همچون خودم، این‌چنین حسودانی تاکنون ندیده‌ام، گویا قلب‌های مردم در برابر من قلبی واحد شده‌اند». در میان گلایه‌های خاقانی بیشترین بسامد مربوط به گلایه‌های عاشقانه از جور و جفای معشوق است. این گلایه‌ها که جنبه شماتت و ملامت معشوق را به خود می‌گیرد، نشان‌دهنده نگاه خودشیفته شاعر در مرادات عاطفی است:

چه کرده‌ام که مرا پایمال غم کردی؟

چه اوفتاد که دست جفا برآوردی؟

(خاقانی: ۶۷۰)

آن چه عشق دوست با من می‌کند

والله ار دشمن به دشمن می‌کند

(همان: ۶۰۸)

آن‌چه تو کردی نه از شمار وفا بود

غایت بیداد بود و عین جفا بود

(همان: ۶۰۷)

بس کم آزمی نپندارم که تو

مهر بر چون من کم آزاری نهی

(همان: ۶۷۴)

حساسیت، زودرنجی و تأثیرپذیری شاعر از حوادث و وقایع روزگار او را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. «در روزگاری که او در آن زندگی می‌کرد اخلاق عمومی مردم به جهت نقصان تربیت و بسط تعصبات مختلف حال و روز خوبی نداشت. مردم در ارتباط با یکدیگر به جای خوش‌زبانی و مهرورزی، بدزبانی و بددلی را به‌کار می‌بستند» (صفا، ۱۳۸۸: ۷۸۱/۲). شاعر در چنین حالتی تنها می‌توانست از علت‌های این بداخلاقی گلایه کند و گلایه‌ها و شکواییه‌های او در حقیقت آینه‌ای است که شاعر در مقابل واقعیت‌ها گرفته است:

آثار سلامت از جهان رفت

آیین امانت از میان رفت

پیداست بر آستان دینی

دجال هزار و مهدیی، نی

(خاقانی: ۶۴)

بر جان من از بار بلا چیست که نیست؟ بر فرق من از قهر قضا چیست که نیست؟

(همان: ۷۰۶)

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان به درستی ادعا کرد که خشم و نارضایتی، احساس تنهایی، انزوا و گریز از مردم از احوال همیشگی و خصوصیات ثابت روحی و اخلاقی خاقانی است که در سراسر دیوان او مشاهده می‌شود (معدن‌کن، ۱۳۸۴: ۲۶)؛ لذا بسیار طبیعی می‌نماید که گلایه و شکایت در دیوانش از بسامد بالایی برخوردار باشد. گلایه‌های او فقط محدود به مشعوق نیست؛ بلکه ممدوحان او نیز مخاطب اعتراض و شکایت‌های پیاپی وی هستند:

از لگد حادثات سخت شکسته دلم بسته خیالم که هست این خلل از بوالعلا

(خاقانی: ۳۸)

امید آبروی ندارم به لطف شاه که امسال کمتر است قبولی که پار کرد

(همان: ۱۵۱)

نتیجه

بنابر روان‌شناسی رفتاری کریستوفر لاش ویژگی‌های مشترک خودشیفتگی در شعر ابوفراس حمدانی و افضل‌الدین خاقانی عبارتند از: خودبزرگ‌بینی، ارزش‌زدایی از دیگران، توهمات همه‌توانی، گریز از هم‌هویت شدن با دیگران و گلایه. بر این اساس این دو شاعر افرادی هستند که در شعر خود تصویری مبالغه‌آمیز از خویش‌ترانه می‌کنند و خویش‌ترانه خویش را به خاطر ارزش‌هایی که پای‌بست کافی ندارد، دوست می‌دارند و ستایش می‌کنند و با تظاهر به بزرگی، شعرشان را یگانه‌روزگار معرفی می‌کنند. این دو شاعر بسیار مشتاق ستایش و تحسین دیگران هستند و کسانی را که آنان را آلت دست خود قرار داده‌اند، تحقیر می‌کنند و در تلاش هستند تا با بزرگ‌نمایی خود، افراد دیگر را کوچک و خوار بشمارند و از ارزش آنها بکاهند. ابوفراس و خاقانی کمتر با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند و از پیوندهای خانوادگی و قید و بندهای نهادینه می‌گریزند؛ لذا احساس ناامنی در آنها ایجاد می‌شود و گمان می‌کنند در این دنیا تنها هستند و هیچ‌کس همراه آنها نیست؛ به همین دلیل از زندگی خود لذت نمی‌برند و شادکام نیستند. ایشان خود را ابرمنی می‌پندارند که همه کار از دستش برمی‌آید و اتفاقات مثبت اطرافشان را به خود نسبت می‌دهند و وجود خود را در رخ‌دادن چنین اتفاقاتی بسیار مؤثر و لازم قلمداد می‌کنند و خلأ درونی خود را که مملو از اضطراب و نارضایتی است، با توهماتی غیرقابل انجام پر می‌کنند. این دو شاعر از هم‌هویت شدن با دیگران فرار می‌کنند و به همین خاطر مدام از مردم و زندگی و اوضاع پیرامون خود گلایه دارند. نکته قابل توجه این است که در ابوفراس به دلیل اصل و نسب والا و پرورش در دربار و حکمرانی در قلمرویی وسیع، نشانه‌های خودشیفتگی تصنعی نیست؛ اما خاقانی که از اصل و نسب والایی برخوردار نیست و در جامعه جایگاه ارزنده‌ای هم ندارد، دارای خودشیفتگی تصنعی است که بر حقارت وجودی او بنا نهاده شده و در جهت رهایی از احساس دردآور پوچی اوست.

پی‌نوشت‌ها

خودشیفتگی همانند دیگر اصطلاحات روان‌کاوانه از قبیل عقده "ادیب" و "الکترا" منشأ غیر روانکاوانه و در واقع ادبی دارد. این اصطلاح ریشه در واژه یونانی "نارسیس" دارد. نارسیس پسری بسیار زیبا بود که توسط همگان تحسین می‌شد؛ اما به سبب غرور خود از دیگران دوری می‌جست و حتی به احساسات تحسین‌کنندگان نیز بی‌اعتنا می‌بود. دختری به نام اکو که از قدرت تکلم به شیوه آدمیان محروم بود او را می‌بیند و به او دل می‌بازد؛ اما از بیان عشق خود ناتوان است. روزی نارسیس هنگام عبور از بیشه‌ای احساس می‌کند کسی او را تعقیب می‌کند، پس رو برمی‌گرداند و با صدای بلند می‌پرسد: کسی آنجاست؟ اکو مشتاقانه کلمه آخر در جمله نارسیسوس را تکرار می‌کند و می‌گوید: هست؛ اما نارسیس وقتی اکو را از نزدیک می‌بیند، او را از خود می‌راند و اکو دل‌شکسته از آن‌جا می‌رود. نارسیس همچنان به دیگر هواخواهان خود نیز بی‌اعتنایی می‌کند، تا اینکه یکی از این دل‌شکستگان روزی نفرین‌کنان خطاب به او می‌گوید: امیدوارم خودت هم عاشق شوی و هرگز به وصال معشوقت نرسی. این نفرین به این شکل محقق می‌شود که وقتی نارسیس برای نوشیدن آب از برکه‌ای خم شده است، تصویر خودش را بر سطح آب می‌بیند و آن‌چنان به خود دل می‌بازد که نمی‌تواند چشم از خویش برگیرد و نهایتاً در آن برکه غرق می‌شود (Jorstad, 1996: 17-18).

ابوفراس در سال ۹۳۲م در موصل به دنیا آمد (ابن خلکان، ۱۹۷۸: ۶۱) و در سه‌سالگی پدرش را از دست دارد و پسرعمویش سیف‌الدوله، حاکم حمص و حلب، سرپرستی او را بر عهده گرفت (صدر، ۱۳۷۲: ۴۳۰). او در دربار سیف‌الدوله بزرگ شد و در آن‌جا با ادبا و شعرا و اندیشمندان بزرگ نشست و برخاست داشت و طبع شاعری یافت (فروخ، ۱۹۸۵: ۴۹۵). خصوصیات اخلاقی و رفتاری بزرگی که در ابوفراس جمع شده بود، به علاوه قدرت او در جنگاوری باعث گشت سیف‌الدوله حکومت منبج را به او بسپارد (ابن عدیم، ۱۳۷۰: ۱۱۹/۱) و در این مدت با حضور در نبردهای پی‌درپی سیف‌الدوله علیه رم آوازه‌ای بلند یافت (زیدان، ۱۹۸۲: ۴/۷۸۱). در پی جنگ با رومیان به مدت چهار سال اسیر شد. سیف‌الدوله در پرداخت فدیة آزادی او به رومیان تعلل ورزید و این امر موجبات گلایه و شکایت ابوفراس را فراهم آورد (الزركلی: ۱۵۵). سیف‌الدوله در نهایت فدیة رهایی‌اش را پرداخت کرد و او را آزاد کرد (التنوخی، ۱۹۷۱: ۱/۲۲۸). یک سال بعد از رهایی وی از زندان، سیف‌الدوله فرمانروایی حمص را به او داد و خود دیری نپایید که از دنیا رفت (الثعالبی، ۱۹۸۳: ۱/۵۷). پس از مرگ سیف‌الدوله، ابوالمعالی پسر سیف‌الدوله به همراه اطرافیانش و با بهانه طمع ابوفراس به حکومت حلب، با او درگیر شد و سرش را از تن جدا کرد (ابن عدیم: ۱۲۵/۱).

افضل‌الدین خاقانی (۱۱۲۶-۱۱۹۸م) از پدری درودگر و مادری مسیحی که بعداً به اسلام گروید، در شهر شروان به دنیا آمد (کندلی‌هریچی، ۱۳۷۴: ۱۱). تا ۲۵سالگی در نزد عمویش کافی‌الدین انواع علوم ادبی و حکمی را فراگرفت و چندی نیز در خدمت ابوالعلاء گنجه‌ای شاعر بزرگ معاصر خود که در دستگاه شروانشاهان به سر می‌برد، کسب فنون شاعری کرد (معدن‌کن، ۱۳۸۴: ۴). پس از آن‌که ابوالعلاء وی را به خدمت خاقان منوچهر شروانشاه معرفی کرد لقب خاقانی بر او نهاد. مدتی قصد سفر به خراسان کرد و پس از آن به قصد حج و دیدن امرای عراقین از شروانشاه اجازه سفر گرفت (همان: ۶). در

بازگشت به شروان باز خاقانی به دربار شروان شاه پیوست. لیکن میان این دو کدورت ایجاد شد و یک سالی را در حبس گذراند. در سال ۵۷۱ فرزندش بیست ساله خود رشیدالدین را از دست داد و بعد از آن مصیبت مرگ همسر و مصائب دیگر بر او وارد شد. از آن پس میل به عزلت یافت و خدمت دربار شروانشاهان کناره گرفت (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۶۲۱). در اواخر عمر در تبریز به سر می‌برد و در سال ۵۸۲ ق در همان شهر درگذشت و در مقبره الشعراء در محله سرخاب تبریز مدفون شد. (معدن‌کن: ۱۵)

کتابنامه

۱. ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۹۷۸). *وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان*. تحقیق: عباس، احسان. ط ۲. بیروت: دار الثقافة.
۲. ابن عدیم، عمر (۱۳۷۰). *زبدة الحلب من تاریخ الحلب*. تحقیق: الدهان، سامی. ط ۱. دمشق: دار الکتب العلمیة.
۳. البستانی، بطرس (۱۹۸۸). *أدباء العرب فی الأعصر العباسیة*. ط ۱. بیروت: دار مارون عبود.
۴. التنوخی، المحسن بن علی (۱۹۷۱). *نشوار المحاضرة وأخبار المذاكرة*. تحقیق: الشالجي، عبود. بیروت: دار الکتب العربیة.
۵. الثعالبی، أبو منصور (۱۹۸۳). *یتیمة الدهر فی محاسن أهل العصر*. تحقیق: قمیحة، مفید محمد. ط ۱. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۶. الحسینی، أبو جعفر (۱۴۱۶). *شرح شافیة أبي فراس فی مناقب آل الرسول ومثالب بني العباس*. تحقیق: البصري، صفاء الدین. ط ۱. طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی.
۷. الحمدانی، ابوفراس (۱۹۹۴). *الديوان*. شرح: الدویهي، خلیل. ط ۲. بیروت: دار الکتب العربی.
۸. خاقانی، افضل الدین (۱۳۸۷). *تحفة العراقيين*. کوشش: صفری آق‌قلعه، علی. چاپ اول. تهران: میراث مکتوب.
۹. ----- (۱۳۸۸). *ديوان*. تصحیح: سجادی، ضیاء الدین. چاپ نهم. تهران: زوار.
۱۰. دشتی، علی (۱۳۶۴). *خاقانی شاعری دیر آشنا*. چاپ اول. تهران: اساطیر.
۱۱. الزرکلی، خیرالدین (۱۹۸۶). *الأعلام*. ط ۳. بیروت: دار العلم للملایین.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱). *نقد ادبی*. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
۱۳. ----- (۱۳۷۸). *دیدار با کعبه جان*. چاپ اول. تهران: سخن.
۱۴. شامی، یحیی (۱۹۹۹). *موسوعة شعراء العرب*. ط ۱. بیروت: دار الفکر العربی.
۱۵. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). *سبک‌شناسی شعر*. چاپ چهارم. تهران: میترا.
۱۶. صدر، احمد (۱۳۷۲). *دایرةالمعارف تشیع*. چاپ دوم. تهران: بنیاد فرهنگی شط.
۱۷. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۸). *تاریخ ادبیات ایران*. چاپ ۱۹. تهران: فردوسی.
۱۸. عتیق، عبدالعزیز (۱۹۷۲). *فی النقد الأدبی*. ط ۲. بیروت: دار النهضة العربیة.
۱۹. الفاخوری، حنا (۱۹۸۶). *الجامع فی تاریخ الأدب العربی*. ط ۲. بیروت: دار الجیل.
۲۰. فروخ، عمر (۱۹۸۵). *تاریخ الأدب العربی: الأعصر العباسیة*. ط ۵. بیروت: دار العلم للملایین.

۲۱. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۵). *سخن و سخنوران*. چاپ سوم. تهران: خوارزمی.
۲۲. قربانی، نیما (۱۳۸۴). *سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی*. چاپ دوم. تهران: تیلور.
۲۳. کندلی هریچی، غفار (۱۳۷۴). *خاقانی شروانی: حیات، زمان و محیط او*. ترجمه: حصارى. مرهدایت. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۴. معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۴). *بساط قلندر: برگزیده و شرح غزل‌های خاقانی*. چاپ اول. تهران: آیدین.
۲۵. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۰). «کریستوفر لش و فرهنگ خودشیفتگی». ارغنون. شماره ۱۸. صص ۲۷-۳۴.
۲۶. الحسمانی، عبدعلی؛ نجم، عبدالحالق (۱۹۹۰). *دراسة نفسية لشخصية المتنبی من خلال شعره*. مجلة كلية الآداب جامعة بغداد العدد ۳۷. صص ۲۱۴-۲۴۵.
۲۷. رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۸۵). «فرهنگ خودشیفتگی: بررسی دو دیدگاه». پژوهش‌نامه علوم انسانی. شماره ۴۹. بهار. صص ۲۱۵-۲۳۴.
۲۸. عرب یوسف‌آبادی، عبدالباسط و همکاران (۱۳۹۸). «روانشناسی تطبیقی رنگ‌ها در «سقط الزند» معری و دیوان رودکی بر پایه نظریه ماکس لوشر». دوره ۱۱. شماره ۱. دانشگاه فردوسی: زبان و ادبیات عربی. صص ۱-۲۴.

29. Brown. A. (1997), "Narcissism, identity and legitimacy", *Academy of management Review*, 22: 643-686.
30. Corsini, R. J. (2002), *The dictionary of psychology*, New York: Brunner-Routledge.
31. Donnellan.M.B, Trzesniewski, K. H, Robins, R. W, Moffitt, T. E & Caspi, A, (2005). Low Self-esteem is related to aggression, antisocial behavior, and delinquency, *Psychological Science*, 16, 328- 333.
32. Hendin, H (2001), "Narcissism, motives and emotions: a dissertation submitted in partial satisfaction of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy in university of California"
33. Jorstad. J. (1996), "Narcissistic and leadership: some differences in male and Female leaders", *Leadership and Development Journal*: 17- 22.
34. Kaplan, S. N. and Sadouk (1998). "Sport and play in American life: a textbook in the sociology of sport". New York; saunders publishing company.PP:89-118.
35. Lash, Christopher (1979). *The Culture of Narcissism: American Life in An Age of Diminishing Expectations* New York, W.W. Norton & Company, Inc.

36. Maccoby, M, (2000), "Narcissistic leaders: the incredible pros, The lineivable cons", **Harvard Business Review**: 69-77.
37. McHoskey, J. (1995), "Narcissism and machiavellianism", **Psychological Reports**, 755-759..
38. Rhodes. J, Roffman. J, Reddy. R & Fredriksen. K, (2004). Changes in self esteem during the middle school years: a latent growth curve study of individual and contextual influences, **Journal of school psychology**, (42).243-248.
39. Webster, G. D, (2006). Low self-esteem is related to aggression, but especially when Controlling for gender, **A replication and extension of Research in Social Psychology**, 29, 12 18.